

# نقد کاربرد نحو

حبیب تقوایی

گروه آموزشی، استان مازندران

هدف اصلی خود که خدمت به زبان عربی در عرصه‌های قول، قرائت و کتابت بود، خارج شد.

از دلایلی که از درگیری بین زبان عربی فصیح و متکلمان آن با روح فلسفه و منطق و مجادلات تند ذهنی حکایت دارد، روایت **ابوحیان توحیدی** است که می‌گوید: «روزی اعرابی در مجلس **اخفش** حاضر شد و سخنان آن‌ها را در نحو شنید. پس حیران و متعجب شد. **اخفش** از او پرسید: ای برادر عرب چه می‌شنوی؟ اعرابی گفت: اُرَاکم تتکلمون بکلامنا فی کلامنا بما لیس من کلامنا!» این چنین بین نحو و زبان جدایی افتاد و بخش اعظم بررسی‌های نحوی خودمحور شد، به طوری که ماده اصلی خود را از ذهن برداشت می‌کرد.

**دکتر محمد عید** می‌گوید: «دلایل نحاة (اهل نحو) از زبان نبود، بلکه از فلسفه عقلی بود و از واقعیت نبود، بلکه از شواهد متروک و نادری بود که بر قیاس و فرضیه‌سازی استوار بود.»

سرانجام کار بدانجا رسید که نص شریف قرآن را نیز تابع قوانین نحوی خودساخته خویش قرار دادند و شروع به تأویل و تقدیر نمودند، در حالی که حق آن بود که قواعد خود را مطیع این «معیار بلیغ زبانی» کنند. مثلاً گفتند: «إِذَا» هیچ‌گاه بر اسم داخل نمی‌شود و در آیه کریمه «إِذَا السَّمَاءُ انشقت»: چون آسمان شکافته

«النحو فی الکلام کالمح فی الطعام.» این عبارت که گوینده آن مشخص نیست، بین فراگیرندگان علم نحو رایج و بدین معناست که؛ نحو به تنهایی کلام نیست، ولی برای اصلاح و استواری کلام لازم است. همان‌طور که نمک به تنهایی غذا نیست، ولی برای گوارایی و هضم غذا موردنیاز است. اگر این نمک موردنیاز از حد گذر کند، غذا را غیرقابل استفاده می‌کند و نحو نیز اگر چه اهمیتش غیرقابل انکار است، اما اگر از حد تجاوز کند، نقش مانع را خواهد داشت و چه بسا به دوری و نفرت فراگیرندگان منجر شود.

شکی نیست که هدف از آموزش نحو، کمک به درک و فهم و ترجمه دقیق عبارات و استفاده کاربردی از آن در امر زبان‌آموزی است، نه صرف حفظ قواعد مجرد. می‌دانیم که اولین متکلمان زبان عربی، نمی‌دانستند حال و تمییز چیست و چه فرقی بین مبتدا و فاعل وجود دارد، چون این نام‌ها را مشایخ نحو، هنگامی ساختند که می‌خواستند قواعدی برای زبان وضع کنند، تا آن را از لحن و اشتباه مصون نگه دارند. اما علمای نحو از اسالیب فلسفه و منطق تأثیر پذیرفتند و در مسائلی چون ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، تأویل و تقدیر و... مبالغه کردند. لذا میراث نحوی حمل‌کننده بار سنگینی از افکار ناآشنا و به‌دور از بررسی‌های خالص زبانی شد و از

شود (انشقاق / ۱) و «إذا السماء انفطرت»: آنگاه که آسمان ز هم بشکافت (انفطار / ۱)، کلمه «السماء» را فاعل برای فعل محذوفی در نظر گرفتند که فعل مذکور آن را تفسیر می‌کند. **شیخ طنطاوی** در این خصوص می‌گوید: «ما هذا الهدیان؟ هل سمعتم عربيا عاقلاً يقول هذا الكلام.»

همچنین گفتند: «إن فقط بر سر فعل می‌آید و اگر بعد از آن اسم بیاید، فعل قبل از آن مقدر است.» **دکتر طه حسین** با یکی از نحویون که درباره آیه کریمه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ» گفته بود: «در اصل آیه چنین بوده است: و إن استجارك أحد من...» مجادله می‌کنید و می‌گوید: «أُتْرِبُ فِي كَلَامِ اللَّهِ يَا رَجُلُ؟» شیخ طنطاوی در قول نحویون که می‌گویند: «فاء سببیه و واو معیه و لام جحود با «أَنْ مَقْدَرٌ» فعل مضارع را منصوب می‌کند، می‌گوید: «چرا این آن واجب الاستتار و نامرئی است و هیچ کس آن را نمی‌بیند؟ مگر میان الفاظ جن هم وجود دارد؟ سود چنین قواعدی که هیچ پایه و اساسی ندارد، چیست؟!»

**دکتر تمام حسان** می‌گوید: «علمای نحو در وضع قواعد هیچ‌گاه لهجه فصیح واحدی را در مرحله زمانی معینی مورد ارزیابی قرار ندادند، بلکه به جای آن لهجه‌های متعددی را در مرحله‌های زمانی طولانی بیش از پنج قرن بررسی کردند، تا از آن نظام قواعد یکپارچه‌ای به دست آورند. هرگز هم به مراحل تکامل و تطور زبان و گویش‌های مختلف آن توجه نکردند و بدین خاطر مشکلات عدیده‌ای پدید آمد. نتیجه آن شد که علم نحو با این روند، به صورت علمی عقیم درآید که انسان سال‌ها آن را مطالعه و حفظ می‌کند و دلیل می‌آورد و تأویل و تقدیر می‌کند، مجادله و مباحثه می‌کند، ظرایف و دقایق آن را بیان می‌کند،

ولی از نوشتن یک صفحه و یا القای یک خطابه بر نمی‌آید.»

روایت زیر هرچند با مبالغه همراه است، ولی خالی از حقیقت نیست. **سیوطی** در «بغیة الوعاة» روایت کرده است که مردی به **ابن خالویه** گفت: «می‌خواهم مرا علم نحو بیاموزی، به طوری که زبانم استوار شود.»

ابن خالویه گفت: «من که مدت ۵۰ سال است نحو می‌خوانم، چیزی نیاموخته‌ام که زبان و لهجه‌ام را استوار کند.»

این مشکل امروز در کشورهای عربی نیز مطرح است. خطاهای نحوی در کلام، قرائت و کتابت به سرعت رو به افزایش است. **بنت الشاطی** می‌گوید: «پدیده خطرناک برای زبان ما این است که هرچه دانش‌آموز گامی به سوی فراگیری زبان برمی‌دارد، نادانی، نفرت و فاصله او از زبان بیشتر می‌شود. به همین ترتیب ادامه می‌دهد تا فارغ‌التحصیل می‌شود، درحالی که نمی‌تواند مقاله‌ای ساده به زبان قومش بنویسد.»

**ابن حزم اندلسی** در کتاب «الفصل» می‌گوید: «هیچ شگفتی از این بالاتر نیست که کسی اشعار **امری القیس**، **زهیر** و... را در زبان حجت بداند و آن‌ها را حکم قطعی تلقی کند و بدان اعتراض نکند، اما اگر در کتاب خدای بزرگ کلامی را مشاهده کند که با زبان او مخالفت دارد، آن را حجت قرار ندهد. شروع به تحریف و تغییر دادن و بازسازی آن کند.»

**ابن مضاء**، آغازگر انقلاب علیه نحاة، در کتاب «الرد علی النحاة» به نظریه عامل و اصل و فرع و قیاس حمله می‌کند و آن را به دام‌های پیچ در پیچ تشبیه می‌کند که فراگیرنده هر بار که با تلاش از دامی خلاصی می‌یابد، در دام دیگری می‌افتد. البته ابن مضاء منکر این موضوع نیست

«روزی اعرابی در مجلس اخفش حاضر شد و سخنان آن‌ها را در نحو شنید. پس حیران و متعجب شد. اخفش از او پرسید: ای برادر عرب چه می‌شنوی؟ اعرابی گفت: آراکم تتکلمون بکلامنا فی کلامنا بما لیس من کلامنا! این چنین بین نحو و زبان جدایی افتاد»

